

حسن احمدیان*

چکیده

هدف این مقاله، بررسی تحلیلی الگوهای امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس است. این تحلیل بر دوره زمانی پس از ۱۱ سپتامبر متمرکز می‌شود و تا آنجا وارد بحث الگوهای پیشین امنیت در منطقه می‌شود که به درک و فهم موثرتر این موضوع کمک کند. از این رو به تحولات امنیتی در چارچوب روابط بین‌الدولی منطقه، ساختار قدرت در نظام منطقه و تأثیر قدرت امریکا در آن پرداخته می‌شود، اما بحثی از تحولات داخلی جوامع منطقه - که بالطبع متغیر موثری در چارچوبها و الگوهای امنیت منطقه می‌باشد - صورت نمی‌گیرد. در پردازش موضوع، تحولات دولتهای منطقه و ایالات متحده در ارتباط با امنیت خلیج فارس از دهه ۱۹۹۰ تاکنون مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در پایان پیشنهادهایی جهت بهبود وضعیت امنیت منطقه‌ای طرح خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: امنیت پایدار، خلیج فارس، سیاست خارجی ایالات متحده، شورای

همکاری خلیج فارس، عراق، ایران

*پژوهشگر مسایل خاورمیانه

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال شانزدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۸۵-۵۹

مقدمه

خلیج فارس از دیرباز بنا به دلایل ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک مورد توجه قدرتهای فرامنطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. این منطقه از اوایل دوره صفوی در ایران، همواره تحت نفوذ یا سلطه یکی از این قدرتها قرار گرفته است. قدرتهای بزرگ نیز پس از بسط سلطه خود بر منطقه، الگوی امنیتی خود را که لزوماً انطباقی با منافع سایر قدرتها و حتی کشورهای منطقه‌ای نداشته، بر این منطقه تحمیل کرده‌اند. پرتغال، بریتانیا و امریکا به ترتیب و در طول قرن‌ها بر خلیج فارس نفوذ یا سلطه داشته‌اند. به دلیل بی‌توجهی این قدرتها به منافع سایرین و عمل به منافع صرف خود، همواره با چالشها و اعتراضات متعددی از سوی سایر قدرتها و نیروهای منطقه‌ای مواجه بوده‌اند. به همین دلیل همواره هنگام بسط سلطه یکی از قدرتهای فرامنطقه‌ای بر این منطقه، قدرت دیگری به تبانی با نیروهای محلی پرداخته‌اند. بریتانیا پس از اخراج پرتغالی‌ها و فرانسوی‌ها از منطقه، توانست سلطه خود را بر آن چندین قرن دوام بخشد و به مقابله با تمامی چالشهای پیش‌رویش بپردازد. سلطه بریتانیا بر خلیج فارس تا آغاز دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. با افول قدرت بریتانیا در اثر دو جنگ جهانی و آغاز جنگ سرد پس از جنگ جهانی دوم، دوام سلطه آن بر سرزمینها و مناطق دوردست که همواره منابع مالی و نظامی فراوانی را می‌بلعید، با مشکلات فراوانی مواجه شد. در نتیجه بریتانیا اعلام کرد که تا سال ۱۹۷۱ نیروهای خود را از مناطق شرق کانال سوئز خارج خواهد ساخت. با خروج بریتانیا، ایالات متحده جایگزین آن شد و در طول قریب به چهار دهه راهبردهای امنیتی متفاوتی برای تامین امنیت این منطقه به دور از نفوذ سایر قدرتها و حتی نیروهای منطقه‌ای اعمال کرده است. در این دوره به دلیل عدم مشارکت دیگر قدرتها و کشورهای منطقه در طرح‌ریزی این راهبردها، در قبال هرگونه تحول بنیادین در منطقه، تعدیلاتی در سیاستها و الگوهای امنیتی ایالات متحده و یا جایگزینی راهبردهای نوین به جای الگوهای پیشین صورت گرفته است.

از جمله مسائلی که همواره در منطقه مطرح بوده‌آن است که به جای تکروی و عدم توجه به منافع سایر کشورها و قدرتهای ذی‌نفع در شکل‌دهی به الگوهای امنیتی خلیج فارس، و در

جهت برقراری یک ساختار امنیتی پایدار در این منطقه و عدم به چالش کشیده شدن آن از سوی سایر بازیگران ذی نفع، می باید به منافع این بازیگران در تدوین و اجرایی کردن راهبردی توجه شود که منافع تمامی بازیگران ذی نفع در این منطقه را تامین کند. در این مقاله در پی آنیم که به بررسی راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بپردازیم. به علاوه در مقابل آن و در راستای درک بهتر و روشن تر تحرکات اخیر ایالات متحده، به بررسی الگوی امنیتی مورد نظر جمهوری اسلامی ایران و نیز نگرش شورای همکاری خلیج فارس نسبت به این دو الگو خواهیم پرداخت. البته در ابتدا برای تبیین مفهوم دولتهای ذی نفع و درک اهمیت امنیت خلیج فارس برای این کشورها، به نقش خلیج فارس و انرژی آن در حال و آینده زندگی اقتصادی و صنعتی این کشورها توجه می کنیم. پس از آن برای درک موثرتر چارچوبهای مفهومی سیاستها و راهبردهای نوین امریکا، به بررسی مختصر سیاست و راهبردهای امنیتی پیشین آن در خلیج فارس و همچنین ایستار هر یک از کشورهای منطقه در مورد این سیاستها می پردازیم. در نهایت، وارد محور اصلی بحث (الگوهای امنیتی خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر) می شویم.

انرژی خلیج فارس و کشورهای ذی نفع

منطقه خلیج فارس، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (نزدیک به ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود جای داده است که نزدیک به دو سوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می کند. همان طور که در جدول ۱ مشاهده می شود، کشورهای خلیج فارس در حال حاضر از صادرکنندگان عمده نفت به شمار می روند. به علاوه آژانس اطلاعات انرژی^(۱) پیش بینی می کند که بین سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۳۰ مصرف نفت جهان و ایالات متحده به ترتیب ۳۹ درصد و ۲۳ درصد افزایش خواهد یافت.^۱ همچنین پیش بینی می شود مصرف آسیا (چین، هند، ژاپن و کره جنوبی)، تا سال ۲۰۱۰ از ۱۷/۸ میلیون بشکه در روز به ۲۵ الی ۳۳/۳ میلیون بشکه در روز برسد. از این میزان ۱۵ الی ۲۵

1. Energy Intelligence Agency (EIA)

میلیون بشکه باید از خاورمیانه/ خلیج فارس تامین شود.^۲ با وجود دگرگونی در الگوهای تقاضا و مصرف در دو دهه گذشته، از ۱۹۹۴ تاکنون، به طور تقریبی ۳۵ درصد از نفت مورد نیاز دنیای صنعتی، از حوزه خلیج فارس تامین شده است.^۳

جدول ۱. صادرات نفت خام کشورهای خلیج فارس (میلیون بشکه در روز)

کشور	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶
عراق	۲/۲	۲	۱/۷	۱/۵	۰/۴	۱/۵	۱/۵	۱/۵
ایران	۱/۶	۲/۵	۲/۲	۲/۱	۲/۴	۲/۷	۲/۴	۲/۴
کویت	۰/۶	۲/۵	۲/۲	۲/۱	۲/۴	۲/۷	۲/۴	۲/۴
قطر	۰/۳	۰/۶	۰/۶	۰/۶	۰/۵	۰/۵	۰/۷	۰/۶
عربستان	۴/۵	۶/۳	۶	۵/۳	۶/۵	۶/۸	۷/۲	۷
امارات	۱/۸	۱/۸	۱/۸	۱/۶	۲	۲/۲	۲/۲	۲/۴
مجموع	۱۱/۱	۱۴/۴	۱۳/۵	۱۲/۲	۱۳/۱	۱۵/۱	۱۵/۶	۱۵/۶

منبع: www.opec.org

با در نظر گرفتن نرخ افزایش مصرف نفت، تولید برای سال ۲۰۲۰ در حدود ۱۱۵ میلیون بشکه در روز پیش بینی می شود که ۳۰ میلیون بشکه بیشتر از سطح تقاضای سال ۲۰۰۵ است.^۴ در این بین سهم خلیج فارس در تولید جهانی نفت تا سال ۲۰۲۰ به ۳۳ درصد افزایش خواهد یافت.^۵ این منابع اهمیت روزافزونی به خلیج فارس و تنگه هرمز در مطالعات امنیت جهانی داده است. خلیج فارس در جایگاه «هارتلند» سده بیست و یکم قرار گرفته و محل برخورد منافع بازیگران بزرگ شده است، از این رو مدیریت جامع منطقه از سوی یک بازیگر، به برتری آن در نظام جهانی خواهد انجامید.^۶ به همین دلیل شاهد رقابتهای شدید قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای برای بسط نفوذ خود در این منطقه حساس می باشیم. کشورهای صنعتی و پیشرفته غربی، در راستای تأمین منافع ملی خود که دسترسی به منابع انرژی

خلیج فارس یکی از شالوده‌های آن است، دست به رقابتی گسترده برای کنترل این منابع زده‌اند. این رقابتهای نوبه خود ناامنیها را گسترش داده است. در واقع، قدرت اقتصادی کشورهای حوزه خلیج فارس به شکلی سازماندهی شده بستر و زمینه پیچیده شدن محیط امنیت منطقه‌ای را فراهم کرده است.^۷ به علاوه نقش هم‌تکمیلی خلیج فارس برای نظام سرمایه‌داری بسیار بالاست. در سال ۱۹۸۹، یعنی یک سال پیش از تهاجم عراق به کویت، ارزش صادرات کشورهای اروپایی به خاورمیانه به ۴۰/۲ میلیارد دلار رسید و در این مدت آمریکا ۱۳/۷ میلیارد دلار به منطقه صادرات داشت. در سال ۱۹۹۲، یک سال پس از اخراج عراق از کویت، کل صادرات اروپا به منطقه به ۵۷/۲ میلیارد دلار رسید و ایالات متحده نیز ۱۹/۹ میلیارد دلار به منطقه صادر کرد.^۸ با توجه به نقش هم‌تکمیلی خلیج فارس برای اقتصاد سرمایه‌داری، هرگونه تحول عمده در این منطقه بالطبع حاوی تبعاتی برای کشورهای پیشرفته غربی خواهد بود.

منظور از کشورهای ذی‌نفع در خلیج فارس نیز تبیین همین وضعیت آسیب‌پذیری کشورهای صنعتی در برابر ناامنیهای احتمالی منطقه است. تاکنون این کشورها نخواسته‌اند نتوانسته‌اند سهم خود را در تامین امنیت منطقه بپردازند. بنابراین از نظر برخی پژوهشگران، هرگونه تحول برای بسط ساختار و یا الگوی نوین در خلیج فارس باید شامل این کشورها نیز باشد؛ چراکه این کشورهای ذی‌نفع باید علاوه بر استفاده از نعمتهای خدادادی منطقه، در رفع مشکلاتی که نتیجه وجود این منابع در این منطقه می‌باشند سهیم بوده، از سواری مجانی اجتناب کنند.

ورود ایالات متحده به خلیج فارس

ایالات متحده که در ۱۹۱۷ وارد جنگ جهانی اول شد، پس از پایان جنگ و شکل‌گیری جامعه ملل بار دیگر در انزوا فرو رفت و حتی به عضویت جامعه ملل در نیامد. پس از جنگ جهانی دوم و قدرت‌گیری اتحاد جماهیر شوروی در برابر کشورهای ورشکسته اروپای غربی، ایالات متحده با انزوای تاریخی خود وداع گفت و به کفه توازن قدرت شوروی تبدیل

شد. نخستین گامهای ایالات متحده برای نفوذ در خلیج فارس، تاسیس شرکت عربی-آمریکایی آرامکو بر اساس قرارداد تنصیف بود. پس از آن به لحاظ اهمیت اقتصادی منطقه، ایالات متحده به بسط نفوذ خود در آن همت گماشت. در واقع کودتای ۱۳۳۲ آمریکا در ایران، به سلطنت رساندن فیصل [در عراق]، کودتاهای عراق و حفظ نوری سعید در حول و حوش کودتای ۱۳۳۱، جملگی از اهمیت این منطقه در اقتصاد جهانی حکایت دارد.^۹ در نتیجه، ایالات متحده رفته رفته نفوذ خود را در خلیج فارس مستحکم تر کرد. با اعلام دولت بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از شرق سوئز تا سال ۱۹۷۱، ایالات متحده وارد مذاکراتی با این کشور شد تا با اتخاذ تدابیری مانع نفوذ شوروی در خلیج فارس شود.

سیاستهای امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

۱. پیش از ۱۱ سپتامبر

با خروج بریتانیا، هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی نیکسون و سپس وزیر خارجه آمریکا، به طراحی سیستمی برای تامین امنیت مناطق مورد تهدید شوروی پرداخت که بعدها به راهبرد نیکسون-کیسینجر معروف شد. بر اساس این راهبرد ایالات متحده از اعزام مستقیم نیرو اجتناب می کرد و با حمایت از قدرتهای منطقه ای طرفدار غرب به تامین امنیت مناطق مختلف می پرداخت. این راهبرد، که متأثر از درگیری نیروهای آمریکا در باتلاق ویتنام بود، در خلیج فارس بدین صورت عمل می کرد که ایالات متحده با حمایت از ایران به عنوان قدرت نظامی منطقه و عربستان به عنوان قدرت اقتصادی آن، بدون دخالت مستقیم امنیت منطقه را تامین می کرد و مانع گسترش نفوذ شوروی در خلیج فارس می شد.

با اعلام رهنامه (دکترین) نیکسون-کیسینجر، ایران و عربستان هر دو اعلام کردند که آماده به عهده گرفتن مسئولیت حفظ امنیت منطقه هستند. ایالات متحده نیز سعی کرد با ایجاد تعادل بین این دو کشور، این نقش را به هر دوی آنها محول کند؛ چرا که با همراه شدن این دو قدرت، دیگر کشورهای کوچک منطقه را یارای مقاومت در برابر ساختار امنیتی مورد نظر آنها نخواهد بود. همین طور عراق که به عنوان منطقه نفوذ شوروی از این ساختار

امنیتی دور نگه داشته می شد، نمی توانست به سادگی به ماجراجویی علیه هر یک از این دو کشور پردازد. این ساختار امنیتی با حمایت‌های بی دریغ ایالات متحده پس از تثبیت تا اواخر دهه ۱۹۷۰ دوام آورد. در نهایت، وقوع انقلاب اسلامی ایران و خروج ایران از این سامانه به فروپاشی آن انجامید و ایالات متحده را به بازبینی سیاست‌های امنیتی اش در خلیج فارس واداشت. تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و سقوط رژیم شاه در ایران در سال ۱۹۷۹، گویای آن بود که این رهنامه برای تامین امنیت خلیج فارس دیگر کارایی ندارد.^{۱۰}

پس از سرنگونی شاه ایران، از نظر غرب خلأ قدرتی در منطقه پیدا شد که آمریکا برای پر کردن آن حضور مستقیم خود را گسترش داد؛ چرا که نزدیک‌ترین متحد منطقه ای آن و بزرگ‌ترین دشمن گسترش نفوذ شوروی در منطقه، به بزرگ‌ترین دشمن منطقه ای آن تبدیل شده بود و با شعار «نه شرقی نه غربی» غرب را از متحد نیرومندی محروم کرد. با پایان دوره تنش زدایی در روابط شرق و غرب و اشغال افغانستان به دست شوروی، ایالات متحده اینک خود را نه تنها در مقابل شوروی بلکه در برابر یک نظام اسلام‌گرای نیرومندی می دید که با اتخاذ سیاست صدور انقلاب سعی داشت نظام‌های طرفدار غرب را سرنگون کرده یا حداقل آنها را وادار به تغییر رفتارشان و ضدیت با غرب کند. بنابراین ایالات متحده به گسترش حضور خود در خلیج فارس پرداخت، ولی این گسترش نیازمند حداقلی از حمایت‌های منطقه ای بود. بدین ترتیب در پاسخ به این سؤال که چه کشوری در خلیج فارس از نظر کمی و کیفی دارای ثبات سیاسی و استحکام نظامی کافی برای ایفای نقش حمایتی از دخالت‌های نظامی آمریکا در این بخش از جهان است، با توجه به خصوصیات عربستان، راهبرد آمریکا در خلیج فارس بر یک پایه و ستون یعنی عربستان سعودی قرار گرفت.^{۱۱}

بدین ترتیب ایالات متحده به تقویت نظامی و اقتصادی عربستان همت گماشت. در این راستا از تاسیس شورای همکاری خلیج فارس حمایت کرد، تسلیحات نظامی بسیار پیشرفته ای در اختیار ارتش عربستان قرار داد، و با اعزام مستشاران نظامی، بازسازی و گسترش قدرت آن را وجهه همت خود قرار داد. در این دوره، راهبرد ایالات متحده در منطقه خلیج فارس، برقراری توازن بین دو نظام ایدئولوژیک ایران و عراق با حمایت از عربستان در

چارچوب شورای همکاری خلیج فارس بود. در این راستا در طول جنگ هشت ساله، ایالات متحده کمکهای مالی و اطلاعاتی و دیگر انواع کمکهای خود را برای یاری رساندن به بقای بغداد فراهم آورد و در نهایت برای نشستن بر سر میز مذاکره بر ایران فشار آورد.^{۱۲} با پایان جنگ هشت ساله، ایالات متحده و عربستان سعودی، با چالش دیگری (قدرت روزافزون عراق) روبه رو شدند. این نگرانی پس از اخراج عراق از کویت و تحمیل تحریمهای سازمان ملل بر این کشور رفع شد و به ظهور راهبرد نوین ایالات متحده در منطقه انجامید. ایالات متحده با استفاده از فرصت پیش آمده ضمن سرکوب تندرویهایی رژیم صدام حسین، کوشید موازنه قدرتی را که در دهه هشتاد بین عراق و ایران حاکم بود، به موازنه ضعف تبدیل کند. پس از اخراج عراق از کویت، ایالات متحده در صدد پیشبرد راهبرد امنیتی نوینی در منطقه خلیج فارس برآمد که عراق و ایران در آن نقشی نداشته باشند و در واقع این راهبرد به مهار آنها بپردازد و در این راستا با شورای همکاری خلیج فارس وارد مذاکره شد. دیک چنی، وزیر دفاع وقت امریکا، در روز ۳ می ۱۹۹۱ اعلام کرد، شورای همکاری خلیج فارس آمادگی خود را برای پذیرش پیشنهاد امریکا جهت برقراری ترتیبات جدید امنیتی در منطقه، اعلام کرده است.^{۱۳}

پس از انتخاب بیل کلینتون به ریاست جمهوری ایالات متحده، مارتین ایندیک، دستیار ویژه وی در مسایل خاور نزدیک و آسیای مرکزی، در سخنرانی ۱۳ می ۱۹۹۳ خود در شورای امنیت ملی امریکا، راهبرد مهار دوجانبه را توضیح داد. به نظر وی «به رغم تحولات زیادی که طی چهار سال پس از جنگ سرد در صحنه جهان رخ داده است، امریکا هنوز با چند مسأله حیاتی در پهنه جهان روبه رو است. از جمله این مسایل عبارتند از: جریان آزاد نفت خاورمیانه به قیمت معقول، پاسخ گفتن و پاداش دادن به دوستان امریکا در دنیای عرب و حفظ امنیت و رفاه دولت اسرائیل.»^{۱۴} از نظر وی، خاورمیانه منطقه ای است که نمی توان بین قسمت شرقی و غربی آن تفکیک قائل شد و در نهایت به این نتیجه می رسد که مهار ایران و عراق برای پیشبرد مسأله صلح خاورمیانه ضروری به نظر می رسد. ایندیک یکی از نکات مهم رویکرد دولت کلینتون در خاورمیانه را «موازنه قوا در خلیج فارس به گونه ای که توان نظامی برای

تهدید منافع امریکا تا حدود زیادی کاهش یابد،» عنوان کرد.^{۱۵}

ایالات متحده با اتخاذ این راهبرد به دنبال مهار ایران و عراق بود که مبادا بتوانند با تجدید قوای خود تهدیدی متوجه منافع آن و یا متحدان منطقه ای آن کنند. در این راستا و به دستور ویژه کلینتون، کلیه شرکتهای امریکایی و زیرمجموعه آنها از سرمایه گذاری بیش از چهل میلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران و نیز از انجام هرگونه دادوستد با ایران منع شدند. در سال ۱۹۹۷ مبلغ ۴۰ به ۲۰ میلیون دلار کاهش داده شد.^{۱۶} امریکا تا سال ۲۰۰۳ و سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق، همچنان برنامه امنیتی خود را در خلیج فارس و خاورمیانه در همین چارچوب تعریف می کرد. هرچند در مورد ایران به خصوص پس از اتخاذ سیاست تنش زدایی از سوی دولت سیدمحمد خاتمی، راهبرد مهار دوجانبه کارآیی خود را از دست داده بود. با سرنگونی رژیم بعثی عراق و از بین رفتن یکی از دو کفه مهار دوجانبه، پیگیری این راهبرد، دیگر محلی از اعراب نداشت.

ایستار کشورهای خلیج فارس در قبال سیاستهای امنیتی ایالات متحده

الف) ایستار شورای همکاری خلیج فارس

کشورهای عرب کرانه خلیج فارس - به استثنای عراق - به طور عمده سیاستهای خود را در چارچوب راهبردها و سیاستهای ایالات متحده در مورد خلیج فارس تنظیم می کرده و می کنند. یکی از دلایل استقبال کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس از حضور امریکا در منطقه، تصور تهدید ایران و عراق در ادراک امنیتی آن کشورهاست.^{۱۷} مسأله مهم دیگر، این است که حکومتهای این کشورها با بحران مشروعیت مواجهند. در واقع تلاش این حکومتها برای یکه تازی در تصمیم گیری و درآمدها به دور از ملت‌هایشان، سبب فروافتادن آنها در دامان کشورهای غربی و چرخیدن در فلک این کشورها شده است.^{۱۸} این امر به حدی تاثیرگذار بوده که گفته می شود ملت‌های صاحب نفت «گروگان» منابع نفتی خود هستند.^{۱۹} به هنگام خروج بریتانیا، کشورهای کوچک کرانه جنوبی و غربی خلیج فارس به تازگی به استقلال رسیده بودند و در قبال راهبرد امریکا در خلیج فارس که یکی از دو پایه آن را برادر بزرگ تر آنها

(عربستان سعودی) تشکیل می داد، از این راهبرد حمایت کرده و سیاستهای خود را با آن هماهنگ نمودند؛ به عنوان مثال، هنگام سرکوبی چریکهای چپ گرای ظفار به دست نظامیان ایران، هیچ یک از این کشورها اعتراضی به آن نکرد. این کشورها نقش امنیت گستر ایران را در کنار دیگر پایه آن یعنی عربستان پذیرفته بودند؛ زیرا این دو قدرت منطقه ای علاوه بر جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه، هرگونه نیرویی درونی تهدیدکننده این رژیمها را تهدیدی علیه امنیت منطقه تلقی کرده و به مقابله با آن می پرداختند. در کنار پذیرش نقش ایران و عربستان، این کشورها سعی می کردند با کم رنگ نمودن اختلافهای (ارضی و مرزی، ایدئولوژیک و نژادی) خود با این دو کشور، هماهنگ با آنها با هرگونه خطری که این سیستم را تهدید می کرد مقابله کنند.

در راستای سیاست مهار ایران، این کشورها در نخستین اقدام برای مقابله با سیاست صدور انقلاب، شورای همکاری خلیج فارس را تاسیس کردند. با تاسیس این شورا در ۲۵ می ۱۹۸۱، کشورهای عضو آن به همکاریهای گوناگونی در جهت رفع تهدیدهایی که انقلاب ایران متوجه نظامهایشان کرده بود، پرداختند. به رغم آنکه در اساسنامه اصلی شورای همکاری هیچ گونه اشاره ای به دفاع یا امنیت نشده بود، در اجلاس سران آن در نوامبر ۱۹۸۱ توافق شد که فعالیتهای سازمان شامل همکاری دفاعی نیز بشود.^{۲۰} در طول جنگ عراق و ایران، شورای همکاری کمکهای گسترده مالی و سیاسی خود را تقدیم عراق کرد. تا اواسط دهه ۱۹۹۰ کشورهای شورا عمدتاً بر عدم مداخله قدرتهای خارجی در منطقه تاکید می کردند، اما استحاله این نظریه، از تاکید بر ضرورت دوری قدرتهای خارجی از منطقه (اجلاس ۱۹۸۱ ابوظبی) تا شروع شمردن حضور این قدرتها (اجلاس ۱۹۸۶ منامه) نقطه عطف و چرخش در تشریح دیدگاههای امنیتی شورای همکاری را نشان می دهد.^{۲۱} حمله به نفتکشهای کویتی و عربستانی، کشورهای شورای همکاری را به ادغام تلاشهای نظامی شان تحت یک فرماندهی کشاند.^{۲۲} پس از آن، دعوت شیخ کویت از امریکا برای حمایت از نفتکشهای کویتی، و برافراشتن پرچم امریکا بر فراز این نفتکشها (پرچمهای مصلحتی)، خصومت بین شورا و ایران را به نقطه اوج خود رساند. با پایان جنگ، این کشورها با چالش

جدیدی که زیاده خواهیهای رژیم عراق بود مواجه شدند. پس از اشغال کویت و اخراج عراق از آن و طرح سیاست مهار دوجانبه از سوی ایالات متحده، کشورهای شورا متفقاً این سیاست را سرمشق سیاستهای خود در خلیج فارس قرار دادند و با شرکت در تحریم عراق و مقابله با قدرت گیری ایران و عقد قراردادهای متعدد نظامی با قدرتهای فرامنطقه ای به خصوص امریکا و اعطای پایگاههای متعدد نظامی به این ابرقدرت، فعالانه در چارچوب این راهبرد امنیتی مشارکت جستند.

ب) ایستار ایران

برخلاف کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، ایران منبع اصلی تهدید علیه امنیت منطقه را حضور نیروهای خارجی می داند. ایران در این مقوله، حضور خارجی را به طور مشخص حضور راهبردی هر قدرت غیرمنطقه ای می داند.^{۲۳} تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹، ایران پایه اصلی امنیت منطقه به حساب می آمد و عربستان به عنوان پایه دوم آن با ایران همکاری می کرد. در واقع ایران در این دوره با همکاری عربستان و پشتیبانی ایالات متحده، به مقابله با نفوذ شوروی و عامل منطقه ای آن یعنی عراق و کاملاً هماهنگ با امریکا به تامین امنیت خلیج فارس می پرداخت. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تغییر ایران از کشوری متحد غرب به یک پایگاه ضد غربی، امریکا و به دنبال آن متحدانش به خصوص عربستان در چارچوب شورای همکاری به مقابله با آن پرداختند. در این راستا سیاست مهار ایران طراحی شد. جمهوری اسلامی ایران سعی کرد با اتخاذ سیاستهای گوناگون نفوذ امریکا در منطقه را به چالش بکشد. ایران همچنین در تلاش بود علاوه بر ایستادگی در جنگ هشت ساله، در زمینه فرهنگی - ایدئولوژیک نیز از طریق حمایت معنوی و تبلیغاتی از جنبشهای شیعی کشورهای شورای همکاری، به مقابله با سیاست این کشورها بپردازد و تا حدودی نیز موفق بود. اما تمامی شورشها سرکوب شدند و در نتیجه کمک امریکا و شورای همکاری به عراق و طولانی شدن جنگ به مدت هشت سال و فرسایش توان نظامی و تضعیف منابع اقتصادی، ایران مجبور شد آتش بس را بپذیرد و جنگ هشت ساله به پایان

رسید. پس از شکست عراق از نیروهای ائتلاف بین‌المللی و خروج آن از کویت، ایران تا مدتی توانست به دور از فشارهای امریکا به نوسازی کشور بپردازد، اما با طرح سیاست مهار دوجانبه ایران بار دیگر و این بار در کنار عراق خود را زیر فشار غرب دید. البته مارتین ایندیک طراح سیاست مهار دوجانبه می‌گوید: «ما با حکومت اسلامی ایران مخالف نیستیم، بلکه با جنبه‌های خاصی از سیاست دولت ایران مخالفیم.» بنابراین برخلاف عراق، هدف تغییر رژیم ایران نبود. با این حال، باید توجه داشت که ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بر ایران بیش از هر کشوری در جهان فشار آورد.^{۲۴} در هر صورت ایران سعی داشت از محدودیتهایی که مهار دوجانبه امریکا برایش ایجاد می‌کرد، بگریزد. همچنین در این دوره ایران با طرح ۲+۶^{۲۵} مخالفت کرد و از هرگونه کوششی برای اعتمادسازی بین کرانه شمالی و جنوبی خلیج فارس فروگذار نکرد. با روی کار آمدن سید محمد خاتمی در سال ۱۹۹۷ و طرح تنش‌زدایی به عنوان مبنای سیاست خارجی دولت وی، ایران توانست تا حدود زیادی محدودیتها و فشارهای سیاست مهار دوجانبه را کنار بزند.

ج) ایستار عراق

با انعقاد قرارداد مودت و دوستی عراق و شوروی (۱۹۷۲) که شامل کمکها و همکاریهای نظامی و امنیتی گسترده شوروی با عراق می‌شد و هم‌زمان با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، تنها چالشگر منطقه‌ای برای ساختار امنیتی نیکسون-کیسینجر در منطقه خلیج فارس عراق بود. در این دوره عراق به پشت گرمی اتحاد جماهیر شوروی به زدوخوردهای مرزی با ایران پرداخت و علیه توافق ایران با شیخ شارجه و بریتانیا در مورد جزایر سه‌گانه دست به تبلیغات وسیعی زد. با انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، به رغم رقابت پنهان عراق با ایران و عربستان در خلیج فارس، این کشور تا حدود زیادی دست از بلندپروازیهای خود برداشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، صدام حسین با آرزوی انضمام قسمتهایی از خاک ایران به عراق و به بهانه تهدیدهای ایران علیه عراق در چارچوب سیاست صدور انقلاب،

عراق را به نوک پیکان مقابله با انقلاب اسلامی ایران تبدیل کرد و با به راه انداختن جنگ هشت ساله، بسیاری از منابع و ذخایرش را تلف کرد و با اینکه با حدود ۳۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی وارد جنگ شده بود، در پایان جنگ به یکی از مقروض ترین کشورهای منطقه تبدیل گردیده بود. تنها امتیازی که عاید عراق شد، خروج از جنگ با قدرت نظامی نسبتاً بالا بود.^{۲۶} در این دوره عراق علاوه بر دریافت کمکهای نظامی از قدرتهای بزرگ، از کمکهای بی دریغ مالی و سیاسی و تبلیغاتی کشورهای عرب به خصوص کشورهای عضو شورای همکاری بهره گرفت. ورود صدام حسین به یک ماجراجویی جدید در خلیج فارس (اشغال کویت)، به بهای انهدام نیروی ارتش عراق و از بین رفتن زیرساختهای اقتصادی نوپای عراق تمام شد. پس از اخراج از کویت، عراق در کنار ایران تحت فشار شدید سیاست مهار دو جانبه قرار گرفت. در واقع، عراق نسبت به ایران در وضع بسیار بدتری قرار داشت. ایالات متحده با تحمیل دو منطقه پرواز ممنوع در شمال و جنوب آن، همه روزه حاکمیتش را نقض می کرد. تحریمهای سازمان ملل، مانع بازسازی زیرساختهای اقتصادی کشور می شد و آن را تحت فشار شدیدی قرار می داد. به علاوه، طبق راهبرد مهار دو جانبه، عراق نه تنها با محدودیتهای فراوان سیاسی، اقتصادی و نظامی روبه رو گردید بلکه طرحهایی نیز برای براندازی رژیم آن در چارچوب این راهبرد گنجانده شد. تا پایان قرن بیستم، عراق کماکان زیر محاصره بین المللی دست و پا می زد. اما با شروع انتفاضه ملت فلسطین و بهره گیری تبلیغاتی وسیع رژیم عراق از آن در قالب شعارهای توده پسند، موجی از هم دردی و مخالفت با تداوم محاصره عراق، سراسر کشورهای عرب و مسلمان را فراگرفت. با این حال، رژیم بعث فرصت کافی برای بهره برداری از آن را نیافت و در مارس ۲۰۰۳ با حمله امریکا و متحدانش، رژیم بعث عراق سرنگون شد. از آن تاریخ، عمده تلاش دولتمردان جدید عراق مصروف خروج از اوضاع نامطلوب امنیتی و تثبیت و تحکیم دموکراسی نوپای آن شده است.

۲. پس از ۱۱ سپتامبر

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده با توجه به ضربه سهمگینی که

متحمل شده بود و با وقوف به ماهیت متفاوت تهدیدهای تروریستی نوین، به بازسازی سیاستها و راهبردهای امنیتی و نظامی خود مبادرت کرد. منطقه خلیج فارس به چند اعتبار به اولویتی در این زمینه تبدیل شد. نخست از آن جهت که تروریستهای سلفی-تکفیری اغلب از کشورهای این منطقه برای مبارزه با غرب برخاسته بودند؛ دوم آنکه دو قدرت منطقه ای-ایران و عراق-کماکان به عنوان چالشگرانی مهم در برابر سیاستهای امریکا در منطقه و حتی خارج از آن مطرح بودند؛ و سوم آنکه به رغم تحولات چشمگیر در سراسر جهان در زمینه رشد و گسترش دموکراسی و نهادهای جامعه مدنی، منطقه خاورمیانه به نظر یک استثنا می آمد که دولتهای اغلب سرکوبگر آن با قبضه قدرت و سرکوب آزادیهای مدنی و اعطای آموزش رادیکال و ضدغرب به جوانان، زمینه های رادیکالیزه شدن آنان و در نتیجه صدور تروریسم به سایر مناطق جهان شده اند؛ چهارم آنکه تامین امنیت خلیج فارس بیش از پیش برای غرب صنعتی یک ضرورت راهبردی محسوب می شد. در نتیجه ایالات متحده با لشکرکشی عظیم خود در ائتلاف با نیروهای چندملیتی، رژیم طالبان در افغانستان و بعث در عراق را ساقط کرد و به بسط سیاستها و راهبردهای نوینی در خاورمیانه و خلیج فارس مبادرت ورزید. در مقابل فشارها و تهدیدهای ایالات متحده، ایران نیز پی گیر سیاست خاصی در خلیج فارس و خاورمیانه است. در واقع از زمان جنگ ۲۰۰۳، جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، به عنوان بازیگران عمده شکل دهنده به محیط امنیتی خلیج فارس ظاهر شده اند.^{۲۷}

راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

در بررسی سیاستهای امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر، باید این سیاستها را به دو دوره زمانی تقسیم کرد. یکی پیش از سال ۲۰۰۶ در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ؛ و دیگری پس از سال ۲۰۰۶ در چارچوب خاورمیانه جدید. با اینکه در هر دو دوره، ایالات متحده متوجه سیاست مهار و تحدید ایران بوده است اما در دوره دوم شاهد تشدید سیاست مهار قدرت و نفوذ ایران در چارچوب ضدیت با برنامه هسته ای و سیاستهای خاورمیانه ای ایران هستیم.

قرار گرفتن ایران در میان کشورهای «محور شرارت» طی سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ رییس جمهور امریکا، تغییر آشکار سیاست خارجی ایالات متحده را پس از حوادث ۱۱ سپتامبر نسبت به ایران نمایان ساخت.^{۲۸} پس از سقوط طالبان در افغانستان و صدام در عراق، راهبرد ایالات متحده با عنوان طرح خاورمیانه بزرگ مطرح شد. این طرح که توسط جرج بوش در اجلاس جی-۸ در ژوئن ۲۰۰۴ مطرح شد، بر اصلاحات سیاسی، اقتصادی، آموزشی و اجتماعی، فشار بر حکومت‌های اقتدارگرای منطقه و کمک به نخبگان دگراندیش این جوامع در زمینه گسترش دموکراسی و توسعه جامعه مدنی در خاورمیانه تاکید داشت. در چارچوب این طرح، کشورهای خلیج فارس در اولویت قرار داشتند و ایالات متحده فشارهای فراوانی جهت گسترش آزادی‌های مدنی و اصلاح نظام آموزشی و اقتصادی وارد آورد. در این زمینه نخستین انتخابات در تاریخ عربستان سعودی در سال ۲۰۰۵ در قالب انتخابات شوراها انجام شد. در سایر کشورهای خلیج فارس- به ویژه بحرین و کویت- نیز اقداماتی صورت گرفت. البته اروپایی‌ها برداشتی متفاوت از این طرح داشتند و علاوه بر این، رژیم‌های عرب طرفدار ایالات متحده نیز به خصوص جنبه‌های سیاسی آن را نپذیرفتند و آن را الگوی تحمیلی ایالات متحده بر منطقه تفسیر کردند.^{۲۹} در اثر مخالفت دولتهای عرب و به خصوص تحولات خاورمیانه- که بنابر نظر امریکایی‌ها و کشورهای عربی به سود ایران در جریان بود- ایالات متحده خود را مجبور به تغییر سیاست و در انداختن طرحی نوین در خاورمیانه دید. در واقع طرح خاورمیانه بزرگ، همچون رهنامه «اتحاد برای پیشرفت» در دوره ای از چالش‌های امنیتی که عمدتاً منافع غربی به خصوص ایالات متحده را هدف گرفته بود، مطرح شد.^{۳۰} به همین دلیل در برخورد با واقعیت‌های منطقه و تغییر در موازنه نیروها نتوانست دوام بیاورد. عدم موفقیت سیاست نوین ایالات متحده در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، سبب مطرح شدن سیاست دیگری تحت عنوان طرح خاورمیانه جدید شد که هدف آن مهار و کنترل ایران و مقابله با افزایش نفوذ آن در خاورمیانه می‌باشد. در واقع اکثر تحلیلگران نظامی اتفاق نظر دارند که ایران بیش از هر کشور دیگری از جنگ ۲۰۰۳ سود برده است. سقوط صدام حسین و جایگزینی آن به وسیله حکومتی که پیوندهای مستحکمی با تهران دارد، بالطبع امنیت ملی ایران را بهبود

بخشید.^{۳۱} در نتیجه ایالات متحده به دنبال کنترل و مهار ایران در چارچوب مرزهای سرزمینی آن است. هدف واشنگتن، محو نفوذ ایران در جهان عرب از طریق کشیدن خطی از لبنان تا عمان برای جداسازی ایران از همسایگان عربش است.^{۳۲} یکی از مهم‌ترین مناطق مورد نظر ایالات متحده برای مهار ایران، خلیج فارس می‌باشد. در این زمینه شاهد سفرهای مکرر مقامات عالی‌رتبه دولت بوش به کشورهای منطقه و فشار بر آنها جهت همکاری برای تحدید و مهار ایران بودیم. در ایران و بسیاری از کشورهای منطقه، هدف اصلی برگزاری کنفرانس آنپولیس در چارچوب سیاست منزوی کردن و مهار ایران تفسیر شد. با توجه به شرکت تمامی کشورهای منطقه به جز ایران در این کنفرانس و تلاش برای حل و فصل مسایل محوراعتدال عربی با اسرائیل در جهت شکل‌گیری یک جبهه متحد علیه ایران، می‌توان این تبیین را پذیرفت. در واقع برای دولت بوش مهار و تحدید ایران، راه حل بسیاری از مشکلات خاورمیانه تلقی می‌شد.^{۳۳}

ایالات متحده در می‌۲۰۰۶، راهبرد جدیدی برای مهار ایران در منطقه با همکاری کشورهای کرانه‌ای خلیج فارس اتخاذ کرد. هدف از آن کمک به این کشورها برای ایجاد یک سپر دفاعی نظامی و تقویت توانایی آنها جهت متوقف کردن و بازرسی کشتیهای در حال گذری بود که احتمال می‌رفت حامل محموله‌های هسته‌ای باشند.^{۳۴} از زمان آزادسازی کویت، یک اتحاد محکم بین تجارت اسلحه و نفت پدید آمد که در حال حاضر نیز با قوت و قدرت ادامه دارد. صادرکنندگان عمده نفت در خلیج فارس، واردکنندگان اصلی تسلیحات هستند.^{۳۵} در این زمینه ایالات متحده به بزرگ‌نمایی خطری که از ناحیه ایران متوجه دولتهای کرانه‌ای خلیج فارس است، سعی در همراه کردن این کشورها و فروش تسلیحات بیشتر به آنها دارد. رابرت گیتس، وزیر دفاع دولت بوش، در کنفرانس امنیتی «گفتگوی منامه» که در دسامبر ۲۰۰۷ برگزار شد، نسبت به «خطر ایران» به این کشورها هشدار داد.^{۳۶} یکی از اهداف این اظهارات، افزایش خریدهای تسلیحاتی کشورهای حوزه خلیج فارس از آمریکاست که یکی از بندهای سیاست مهار ایران را دنبال می‌کند. در این زمینه ایالات متحده از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۶ بیش از ۲۰ میلیارد دلار تسلیحات به این کشورها فروخت (جدول ۲). به علاوه

در جولای ۲۰۰۷، دولت بوش از توافقه‌های جدید در زمینه فروش تسلیحات به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پرده برداشت که قیمت آن به حدود ۲۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد.^{۳۷} یکی از اهداف اولیه این فروشها «کمک به این کشورها در تقویت امکانات دفاعی خود و در نتیجه ایجاد بازدارندگی علیه گسترش نفوذ ایران و تجاوز آن در آینده» می‌باشد.^{۳۸}

جدول ۲. فروش تسلیحات ایالات متحده به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (۲۰۰۶-۱۹۹۹)

کشور	ارزش به میلیون دلار
بحرین	۷۰۰
کویت	۲۹۰۰
عمان	۱۰۰۰
قطر	۰
عربستان	۷۲۰۰
امارات	۸۳۰۰
مجموع	۲۰۱۰۰

منبع: http://opencrs.cdt.org/document/RL_34187

به علاوه باید یادآور شد که هدف از سیاست مهار ایران صرفاً تحدید ایران و جلوگیری از نفوذ آن در خاورمیانه نیست. ایالات متحده به دنبال تشدید فشار اقتصادی و سیاسی بر ایران با هدف مهار نظام جمهوری اسلامی و سرنگونی آن است. در سال ۲۰۰۷ واشنگتن، ۷۵ میلیون دلار به برنامه ترویج دموکراسی که به دنبال تغییر نظام در تهران است، اختصاص داد.^{۳۹} این مبلغ در سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ افزایش بیشتری نشان می‌دهد.

الگوی امنیتی مورد نظر جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، ایران همواره خواستار شکل‌گیری یک ساختار امنیتی مستقل - به دور از اعمال نفوذ و دخالت قدرتهای فرامنطقه‌ای - بوده و این سیاست در دوره‌های مختلف با شدت و ضعف متفاوتی مطرح شده است. پس از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر و به خصوص پس از طرح سیاست خاورمیانه جدید ایالات متحده، ایران سعی کرده است با اعتمادسازی و شفاف‌سازی اهداف خود در خلیج فارس و خاورمیانه و همچنین تأکید بر مسالمت‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای خود، از همراهی کشورهای عضو شورای همکاری با سیاستهای ایالات متحده در منطقه جلوگیری کند. سفرهای مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی ایران به کشورهای منطقه جهت جلب اعتماد آنان به سیاستهای ایران در این چارچوب قرار می‌گیرد. یک هفته پس از اجلاس آنابولیس - که جز ایران، تمامی کشورهای منطقه در آن شرکت کردند - احمدی نژاد، اولین رییس‌جمهور ایران بود که از زمان تاسیس شورای همکاری خلیج فارس، در اجلاس سران آن شرکت می‌جست. شاید مهم‌ترین چیزی که وی برای شش کشور عضو شورا به همراه داشت، پیشنهادهای دوازده‌گانه‌اش بود که در آن دعوت به تاسیس دو نهاد منطقه‌ای برای همکاری امنیتی و اقتصادی بین دو کرانه خلیج فارس کرد.^{۴۰} وی اظهار داشت که هرگونه مشکل امنیتی در هر یک از کشورهای خلیج فارس بی‌شک به کشورهای مجاور منتقل خواهد شد. وی همچنین بر آمادگی ایران برای همکاری امنیتی به دور از هرگونه دخالت خارجی تأکید کرد.^{۴۱}

با اینکه طرح دوازده ماده‌ای احمدی نژاد در اجلاس شورای همکاری از سوی برخی از کشورهای منطقه و قدرتهای غربی به عنوان ابتکاری برای تحکیم هژمونی ایران و نه ترتیبات واقعی امنیت مشترک تفسیر شد،^{۴۲} اما آثار مثبتی حداقل در زمینه اعتمادسازی در دو طرف خلیج فارس در برداشت. برای نمونه هنگامی که رابرت گیتس دو هفته پس از این اجلاس در کنفرانس امنیتی «گفتگوی منامه» شرکت جست، پس از دعوت کشورهای عربی خلیج فارس به مقابله با «خطر ایران» با مخالفت گسترده این کشورها مواجه شد.^{۴۳} شیخ حمد بن جاسم آل ثانی، نخست‌وزیر قطر، در این اجلاس بیان داشت که «ما واقعاً

نمی‌توانیم ایران را با اسرائیل مقایسه کنیم. ایران همسایه ماست و ما نباید به آن به عنوان یک دشمن بنگریم.»^{۴۴} البته به نظر می‌رسد این ایستار از سوی برخی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس ناشی از بیم آنها از یک درگیری دیگر در خلیج فارس و آینده تیره و تار چنین مناقشه‌ای برای این کشورها می‌باشد. در واقع ایران نمی‌تواند به ائتلاف یا ترکیب منطقه‌ای در جنوب خود دل ببندد و تصور کند که با افزایش همکاریهای سیاسی و فعال شدن دیپلماسی بین دو سوی آب، زمینه سوء تفاهم و اختلافات فاحش فرهنگی و قومی از میان خواهد رفت.^{۴۵} کشورهای عضو شورای همکاری با شرکت در کنفرانس آنابولیس و پس از آن دعوت از احمدی‌نژاد برای شرکت در اجلاس دوحه و همچنین شرکت در اجلاس منامه و به علاوه دیدارهای متقابل و مذاکرات مقامات این کشورها با مقامات ایرانی و امریکایی، نشان داده‌اند که به موازنه دهنده سیاستهای آمریکا و ایران در منطقه تبدیل شده‌اند. به نظر می‌رسد در صورت حل و فصل اختلافات و سوء تفاهم‌ها در روابط تهران- واشنگتن، کشورهای عضو شورای همکاری متضرر نخست خواهند بود؛ زیرا در صورت قرار گرفتن ایران در کنار امریکا و برقراری ساختاری توافقی برای تامین امنیت منطقه، این کشورها نقش بی‌بدیل خود را در سیاستها و ساختار امنیتی امریکا در خلیج فارس از دست خواهند داد.

نتیجه‌گیری

الگوهای امنیتی خلیج فارس که طی چند دهه گذشته در چارچوب راهبردها و سیاستهای امنیتی ایالات متحده در این منطقه تعریف می‌شد، به طور عمده مبتنی بر خصومت و طرد طرف یا طرفهایی از این ساختار امنیتی استوار بوده است. در دهه ۱۹۷۰ راهبرد نیکسون- کیسینجر مبتنی بر جلوگیری از نفوذ شوروی در خلیج فارس و در نتیجه طرد عامل منطقه‌ای آن (عراق) از این ساختار امنیتی بود. در دهه ۱۹۸۰، به رغم آنکه عراق کماکان همان رژیم چپ‌گرای سابق را داشت و هیچ‌گونه تحول بنیادینی در آن به وقوع نپیوسته بود، به دلیل وقوع انقلاب اسلامی در ایران و اولویت یافتن مقابله با موج ایدئولوژیک این انقلاب، ایالات متحده سعی کرد با حمایت و پشتیبانی از عراق موازنه قدرتی را در منطقه

بین ایران و عراق ایجاد کند و ایران که در دهه ۱۹۷۰ پایه اصلی راهبرد امنیتی ایالات متحده به حساب می‌آمد، در دهه ۱۹۸۰ از ساختار امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس طرد شد. در دهه ۱۹۹۰ نیز پس از ویران‌سازی عراق، با تبدیل موازنه قدرت بین این کشور و ایران به موازنه ضعف، ایالات متحده راهبرد مهار هر دو کشور را در پیش گرفت و این دورا از ساختار امنیتی منطقه خلیج فارس طرد کرد. پس از سرنگونی رژیم صدام حسین و به خصوص از سال ۲۰۰۶، بار دیگر شاهد طرد ایران از ساختار امنیتی خلیج فارس و خاورمیانه و عدم همکاری با این قدرت منطقه‌ای در جهت تثبیت امنیت در این منطقه هستیم.

عمده نقدهایی که می‌توان به سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس وارد کرد، این است که نخست اینکه برای رسیدن به یک ساختار امنیتی قابل دوام نمی‌توان یکی از طرف‌های موجود در بطن منطقه مورد نظر را نادیده گرفت و یا با طرد آن، موجب به چالش کشیدن ساختار امنیتی موجود از طرف آن کشور شد. در واقع بدون همکاری و مشارکت تمامی اطراف ذی‌نفع، به خصوص قدرتها و کشورهای منطقه، دوام ساختار امنیتی حاکم در منطقه بیشتر به یک شوخی شبیه است و تنها تا زمانی دوام می‌آورد که تمرکز قدرت و ماهیت ائتلافها اجازه تداوم آن را بدهند. تعدد راهبردها و سیاست‌های ایالات متحده که یکی پس از دیگری اعمال شده است، همین نکته را بیان می‌کند؛ زیرا با هرگونه تغییر در کشورهای حاشیه خلیج فارس (انقلاب ایران، جنگ عراق علیه ایران، اشغال کویت و غیره) شاهد تغییر این الگوها بوده ایم.

در حال حاضر و با وضعیت موجود در ساختار نظام بین‌الملل و به خصوص خاورمیانه و سعی ایالات متحده در به انزوا کشاندن ایران و مهار آن، نمی‌توان به برپایی یک ساختار امنیتی پایدار در خلیج فارس چندان امیدوار بود؛ چرا که در هیچ ساختار امنیت منطقه‌ای نمی‌توان با طرد یکی از طرف‌های مهم آن منطقه به برقراری یک ساختار امنیتی در ضدیت با آن پرداخت. آنچه می‌توان به عنوان یک راهکار-هرچند امکان تحقق آن حداقل در کوتاه مدت بعید به نظر می‌رسد- برای رسیدن به یک ساختار پایدار برای تامین امنیت خلیج فارس ذکر کرد، رسیدن تمامی اطراف به تعاملی سازنده برای تثبیت الگوی امنیت دسته‌جمعی است که در آن نه تنها

کشورهای منطقه، بلکه تمامی کشورهایی که به نحوی در خلیج فارس ذی نفع بوده و انهدام امنیت در این منطقه منافع ملی آنها را تهدید می کند، شرکت کنند. به نظر می رسد برای رسیدن به چنین ساختاری تحقق شرایط زیر لازم است:

۱. حل و فصل اختلافهای ایران و امریکا از طریق مذاکرات دیپلماتیک و رسیدن به تعاملی سازنده در جهت همکاری و بسط امنیت در خلیج فارس و خاورمیانه و به رسمیت شناختن و پذیرفتن منافع یکدیگر. در چند سال اخیر و به خصوص پس از سقوط صدام حسین، منافع تهران و واشنگتن در چندین زمینه از جمله بسط امنیت در افغانستان، عراق و خلیج فارس، بسیار به هم نزدیک بوده است. واشنگتن و تهران فرآیند دموکراتیک و حکومت منتخب در بغداد به ریاست نوری المالکی را مورد حمایت قرار می دهند، در حالی که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در موضع گیری خود مرددند.^{۴۶} اگر به اظهارات ایمن الظواهری در هفتمین سالروز ۱۱ سپتامبر توجه کنیم، خواهیم دید که تروریستهای سلفی-تکفیری، ایران و ایالات متحده را به یک چشم می نگرند و هر دو را اهداف مناسبی برای دهشت افکنی خود می دانند. الظواهری در یک نوار ویدیویی اظهار داشت: «رهبران ایران با امریکایی ها در اشغال عراق و افغانستان همکاری کردند و دو رژیم دست نشانده را در هر دو کشور به رسمیت شناختند.»^{۴۷} باید اضافه کرد که تقابل این دو کشور در خلیج فارس، عملاً رسیدن به ساختار امنیت پایدار در آن را غیرممکن می سازد. جمهوری اسلامی ایران نمی تواند با گسترش روابط خود با کشورهای عضو شورای همکاری و عراق و به دور از ایالات متحده، به ایجاد یک ساختار امنیتی قابل دوام با کمک این کشورها امیدوار باشد؛ زیرا تمامی این کشورها حداقل در بُعد امنیتی وابسته به امریکا و کشورهای غربی می باشند و اصولاً ایجاد روابط راهبردی با کشورهای بی ثبات و وابسته در روابط بین الملل توجیه نمی شود.^{۴۸}

۲. اعتمادسازی بین کرانه های جنوبی و شمالی خلیج فارس از طریق مذاکرات و حل و فصل اختلافهای دریایی و ارضی (یا حداقل عدم تمرکز بر این اختلافها)، و همچنین اعطای اطمینان لازم از طرف ایران به کشورهای جنوب در خصوص مسالمت آمیز بودن برنامه

هسته‌ای ایران و رسیدن به سطحی از همکاری که برای تعامل مجموع این کشورها برای رسیدن به یک ساختار امنیتی پایدار ضروری است. از اوایل انقلاب ایران همواره یکی از دغدغه‌های کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس و قدرتهای فرامنطقه‌ای، امکان بستن تنگه هرمز توسط ایران بوده است. استمرار این دغدغه سبب شد که اخیراً یک مقام عالی رتبه در دبی پیشنهاد ایجاد کانالی برای جایگزینی تنگه هرمز کند.^{۴۹} در نتیجه، اعتمادسازی می‌تواند این مساله و بسیاری از مسایل دیگر را بدون نیاز به صرف هزینه‌ای گزاف، مرتفع سازد. در واقع بدون تحقق شرط اول، رسیدن به این مرحله اگر نه محال، بسیار سخت به نظر می‌رسد. این نکته را می‌توان از اظهارات ویلیام فالون، فرمانده نظامی ارشد ایالات متحده در خاورمیانه، به خوبی دریافت. وی در سپتامبر ۲۰۰۷ اظهار داشت که «ایالات متحده می‌خواهد وقتی ایرانی‌ها به خلیج فارس بنگرند، گروهی از کشورها را ببینند که در پاسخ به رفتار هژمونیک آنها متحد شده‌اند».^{۵۰}

۳. تعامل و همکاری عربستان سعودی و ایران به همراه سایر کشورهای حوزه خلیج فارس و تلاش برای بسط امنیت در عراق و وارد کردن عراق نوین در ساختار امنیتی خلیج فارس؛ چرا که عراق در حال حاضر در صورت ورود به معادلات امنیتی خلیج فارس به نظر می‌رسد بیش از آنکه نقشی امنیت‌زا داشته باشد، امنیت‌زدا خواهد بود. رسیدن به این شرط نیز در گرو تحقق شرط نخست است و بدون توافق ایران و عربستان به سختی می‌توان به گسترش امنیت در عراق امیدوار بود. همان‌طور که رابرت گیتس در کنفرانس «گفتگوی منامه» اظهار داشت: «تاثیر ناکامی در عراق با تمامی تبعات اقتصادی، دینی، امنیتی و ژئوپلیتیکی آن، نخست و بیش از آنکه ما را در ایالات متحده تحت تاثیر قرار دهد بر پایتختها و شهرهای خاورمیانه‌ای متمرکز خواهد بود».^{۵۱} با توجه به این چشم‌انداز و تحت تاثیر آن عربستان سعودی چه در قالب شورای همکاری و چه خارج از آن درصدد مصون ساختن خطر بعدی از جبهه ایران از طریق جذب آن در خلیج فارس حداقل در مرحله فعلی است. «از آنجا که عقب‌نشینی نیروهای امریکایی از عراق مساله‌ای مربوط به زمان بوده که ممکن است بنا به اوضاع دولت جدید امریکا و مسایل منطقه طول بکشد یا به سرعت انجام شود، فرصت برای

کشورهای بانفوذ خلیج [فارس] از جمله ایران و عربستان سعودی مهیاست تا با عقد توافق نامه‌ای تاریخی با هدف رسیدن به عراقی دارای حاکمیت، مستقل و آزاد از اشغال و در کنش همکاری جویانه‌ای با همسایگانش، به عنوان مقدمه‌ای برای بنای یک نظام جدید منطقه‌ای در خلیج [فارس] در دوران جهانی شدن و گروه بندیهای منطقه‌ای بشود.^{۵۲}

۴. علاوه بر سه شرط مذکور، باید منافع تمامی کشورهایایی که نیازمند شریان حیاتی انرژی منطقه هستند، از طرف کشورهای منطقه و ایالات متحده به رسمیت شناخته شود. در واقع این کشورها نیز باید سهم خود را در تامین امنیت خلیج فارس پردازند تا از سواری مجانی در این حوزه که بهای آن را کشورهای منطقه و ملت‌هایشان می‌پردازند، خودداری شود. به نظر می‌رسد رسیدن ایران و ایالات متحده به تعاملی سازنده و شناسایی منافع یکدیگر، مرحله آغازین تحول در خلیج فارس و خاورمیانه خواهد بود. در واقع هیچ یک از این دو قدرت منطقه‌ای و جهانی نخواهند توانست با طرد یکدیگر الگوی امنیتی مورد نظر خود را در خلیج فارس پیش ببرند. طرح‌های پیشین این دو کشور به همین دلیل با شکست مواجه شدند. البته باید توجه داشت که نظر به قدرت جهانی و مقدرات بالای ایالات متحده، این کشور بیش از ایران در این زمینه موفق بوده است. تمامی طرح‌های پیشین جمهوری اسلامی ایران در زمینه امنیت خلیج فارس با ناکامی روبه‌رو شدند. طرح‌های آینده نیز با ناکامی مواجه خواهند شد، مگر اینکه: ۱. ایالات متحده نیز تصمیم بگیرد در ایجاد قلمرو امنیت مشترک منطقه‌ای همکاری کند؛ و ۲. سیاست خاورمیانه‌ای ایران بر دولتهای عربی متمرکز شود.^{۵۳}

در واقع، امروزه تنها از راه تعامل و همکاری با دولتها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است که می‌توان به تامین منافع ملی امیدوار بود.^{۵۴} ایالات متحده نیز چنانچه پی‌گیر ایجاد ساختار امنیتی پایداری در منطقه باشد، ناچار باید نقش ایران را به عنوان یک قدرت مهم و در ارتباط با امنیت منطقه ببیند و به تعامل و همکاری با آن و سایر قدرتهای فرامنطقه‌ای ذی‌نفع در امنیت منطقه پردازد؛ چراکه بدون همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی، الگوها و ساختارهای امنیتی منطقه همچون دهه‌های گذشته ناپایدار و بی‌دوام خواهد بود. در حال حاضر، تنها نگرانی غرب گسترش نفوذ ایران در

منطقه خاورمیانه است. این نگرانی سبب شد ایالات متحده در قالب طرح خاورمیانه جدید به مقابله با آن پردازد. اما طرح اصلی و بلنددامنه ایالات متحده در منطقه که همان خاورمیانه بزرگ است، تحول نظامهای تمامیت خواه منطقه را به نظامهایی با مقبولیت عمومی در نظر دارد که این مساله در تعارض با منافع هیچ یک از کشورهای ایران و ایالات متحده نیست و رسیدن این دو به حداقلهایی از همکاری و تفاهم، راهگشای شکل گیری و توسعه یک ساختار امنیتی پایدار در منطقه خواهد بود.



پاورقیها:

1. Bradley L. Bowman, "After Iraq: Future U.S. Military Posture in the Middle East," *The Washington Quarterly*, Vol.31, No.2, Spring 2008, pp. 77-91.
۲. مسعود موسوی شفائی، «نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۷، صص ۳۳۱-۳۱۳.
۳. همایون الهی و زهره پوستینچی، «بحرانهای منطقه ای و ژئوپلیتیک منازعه در خلیج فارس»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۲۰، ۱۳۸۷، صص ۱۹۲-۱۶۳.
۴. میرطیب موسوی، مسایل سیاسی اقتصادی جهانی نفت، تهران: نشر مردمسالاری، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵.
5. Bradley L. Bowman, Op.cit.
۶. حسین هرسیج و مجتبی تویسرکانی، «امنیت مشاع در خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و یکم، ش ۱۱ و ۱۲، شهریور ۱۳۸۶.
۷. همایون الهی و زهره پوستینچی، پیشین.
۸. همان.
۹. جلیل روشندل و حسین سیف زاده، تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۸۱.
۱۰. سامی حجار، آمریکا در خلیج فارس؛ چالشها و چشم اندازها، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱، صص ۳۸-۳۹.
۱۱. محمد علی امامی، عوامل تاثیر گذاری خارجی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۲۲۲.
12. Daniel Byma, "Iran, Terrorism, and Weapons of Mass Destruction," *Studies in Conflict & Terrorism*, Vol. 31, No. 3, March 2008, pp. 169-181.
13. Hassan Hamdan Al-Alkim, *The GCC States in an Unstable World*, London: Saqi Books, 1994, p.132.
۱۴. جلیل روشندل و حسین سیف زاده، پیشین.
۱۵. سامی حجار، پیشین، صص ۲۵-۲۶.
۱۶. میرطیب موسوی، پیشین، صص ۲۰۷-۲۰۸.
۱۷. امیر سدیان، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۸۰.
۱۸. یوسف خلیفه الیوسف، «عندما تصیح السلطة غنیمة: حالة مجلس التعاون الخليجي»، المستقبل العربي، العدد ۳۵۱، ايار/مايو ۲۰۰۸، صص ۷۰-۸۷.
۱۹. همایون الهی، خلیج فارس و مسایل آن، تهران: نشر قومس، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰.
20. *The Middle East and North Africa*, 49Edition, 2003, Europa Publications (Taylor & Francis Group), London and New York.
۲۱. محمد علی امامی، پیشین، ص ۲۲۴.
22. R. Ramazani, *The [P]ersian Gulf Cooperation Council; Records and Analysis*, University Press of Virginia, 1988, p. 62.
۲۳. طاهره ابراهیمی فر، الگوهای اعتماد سازی در منطقه خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ص ۱۲۷.

24. Daniel Byman, Op.cit.
۲۵. در مارس ۱۹۹۱، نش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، مصر و سوریه «اعلامیه دمشق» را صادر کردند که طرحی برای مستقر کردن یک نیروی حافظ صلح منطقه ای عربی بود. بر مبنای این اعلامیه؛ در کنار شورای همکاری، مصر و سوریه جای عراق و ایران را در ترتیبات امنیتی خلیج فارس می گرفتند.
۲۶. ارتش عراق به هنگام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران، نیرویی معادل نیروی ارتش اسرائیل داشت.
27. Gawdat Bahgat, "Security in the Persian Gulf: Two Conflicting Models," *Defense & Security Analysis*, Vol. 24, No. 3, September 2008, pp. 237-245.
۲۸. علی مختاری، «جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده (۲۰۰۷-۲۰۰۰)»، فصلنامه راهبرد، سال شانزدهم، شماره ۴۸، ۱۳۸۷، صص ۱۹۲-۱۷۷.
29. Hamid Ahmadi, "The Greater Middle East Initiative: Internal Contradictions and External Problems," *Discourse Quarterly*, Vol. 7, No. 4, & Vol. 8, No. 1, Spring & Summer 2006, pp. 59-72.
30. Ibid.
31. Gawdat Bahgat, Op.cit.
32. Vali Nasr and Ray Takeyb, "The Costs of Containing Iran; Washingtons Misguided New Middle East Policy," *Foreign Affairs*, 2008, Vol. 87, No.1, pp. 85-94.
33. Ibid.
34. Saideh Lotfian, "New Security Challenges in the Persian Gulf: Analyzing the National Interests of Iran, U.S., and PGCC Triad," *The Iranian Journal of International Affairs*, Vol. XX, No. 1, Winter 2007-08, pp. 1-42.
۳۵. مسعود موسوی شفائی، پیشین.
۳۶. عبدالله خلیفه الشایجی، «العراق وامن منطقة الخلیج (الفارسی): تداعیات الوضع الامنی فی العراق علی دول مجلس التعاون الخلیجی»، *المجلة العربية للعلوم السياسية، العدد ۱۸، ربيع ۲۰۰۸، صص ۱۶۰-۱۴۷*.
37. Gawdat Bahgat, Op.cit.
38. Vali Nasr and Ray Takeyb, Op.cit.
39. Ibid.
۴۰. معمر عطوی، «الخلیج [الفارسی] بین ضفتین: جهود حثیثة للتعاون»، *شؤون الاوسط، العدد ۱۲۸، شتاء-ربیع ۲۰۰۸، صص ۱۹۱-۱۹۸*.
۴۱. «مختارات عربية ودولية»، *المجلة العربية للعلوم السياسية، العدد ۱۸، ربيع ۲۰۰۸، صص ۲۰۳*.
42. Houchang Hassan-Yari, "Security Arrangements and Extra-Regional Intrusions in the Persian Gulf," *The Iranian Journal of International Affairs*, Vol. XX, No.2, Spring 2008, pp. 43-65.
۴۳. معمر عطوی، پیشین.
44. Gawdat Bahgat, Op.cit.
۴۵. محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۸۲.
46. Gawdat Bahgat, Op.cit.

47. Robert Baer, "Iranian Resurrection," *The National Interest*, No. 98, Nov. Dec. 2008, pp.36-45.

٤٨. محمود سريع القلم، پيشين، ص ٧٤.

49. Robert Baer, Op.cit.

50. Gawdat Bahgat, Op.cit.

٥١. عبدالله خليفة الشايجي، پيشين.

٥٢. غسان العزى، «مستقبل العراق كمحدد لمستقبل المنطقة»، شؤون الاوسط، العدد ١٢٩، صيف ٢٠٠٨، ص ص ١٣١-١٤٢.

53. Houchang Hassan-Yari, Op.cit.

٥٤. محمود سريع القلم، پيشين.

